

نشریه محترم راهبرد توسعه

با سلام و احترام

بازگشت به ایمیل روز جمعه مورخ ۱۵ مرداد ۱۴۰۰ موضوع اصلاحات درخواستی از جانب داور محترم به شرح زیر، اشکالات مطرح شده و اصلاحات صورت گرفته در خصوص هر مورد را به اطلاع می‌رساند:

- ۱- حجم مقاله زیاد است و لازم است حداقل دو هزار کلمه کاهش یابد: در این رابطه تعداد کلمات مقاله از ۹۵۴۱ به ۷۵۲۳ تقلیل یافت.
- ۲- عنوان لاتین مقاله اضافه شود: عنوان لاتین اضافه گشت.
- ۳- بعد از فروپاشی شوروی این عبارت فاقد کاربرد است لذا بهتر است از عبارت کشورهای درحال گذار استفاده شود: عبارت "فروپاشی شوروی" در متن مقاله یافت نشد.
- ۴- متن مقاله دارای اشکالات تایپی است که نیاز به بازنگری دارد: اشکالات تایپی برطرف شد.
- ۵- مقاله فاقد توصیه‌های کاربردی است: این امر به آخر نتیجه‌گیری اضافه شد.
- ۶- انطباق کامل بین فهرست منابع و منابع ارجاع داده شده داخل متن وجود ندارد: این اشکال برطرف شد.
- ۷- شیوه تنظیم فهرست منابع فاقد رعایت استاندارد بصورت کامل است لذا نیاز به بازنگری کلی و رفع تمام نواقص دارد: با توجه به شیوه نامه تنظیم منابع نشریه، تمامی فهرست بازنگری و اصلاح شد.

با احترام مجدد

محمد تیو

۱۸ مرداد ۱۴۰۰

چکیده

نزدیک به سه دهه از زمان نهادینه شدن رویکرد توسعه انسانی به عنوان گفتمانی بدیل در مقابل رویکرد ارتدکس در توسعه می گذرد. مطرح شدن این رویکرد، پنداشت از توسعه و بهروزی انسانی را از تمرکز سنتی بر درآمد و مصرف به سمت بسط آزادی ها و قابلیت های انسانی تغییر داده است. با توجه به آنکه در توسعه، به عنوان یک علم میان رشته ای، داشتن شناختی عالمانه از دیدمان ها امری ضروری است، چنین شناختی از این دانش میان رشته ای، چارچوب مفهومی مقاله حاضر می باشد. در این چارچوب دو گونه نظریه توسعه، مشخصاً «نیازهای اساسی» و «توسعه انسانی» با یکدیگر مقایسه شده اند.

بدین منظور ابتدا با بهره گیری از یک مرور ادبیات جامع به بررسی چگونگی نهادینه شدن این رویکردها در عرصه جهانی پرداخته می شود. سپس با بهره گیری از روش تطبیقی، نقاط اختلاف و اشتراک بین دو رویکرد از جهت ظرفیت های میان رشته ای آنها بیان می شوند. در نهایت با توجه به نقاط اشتراک، این نتیجه حاصل می شود که رویکرد نیازهای اساسی سلف مفهومی رویکرد توسعه انسانی می باشد، اما به دلیل تفاوتی که بین عرصه های نظر و عمل در رویکرد نیازهای اساسی وجود دارد، رویکرد توسعه انسانی جایگزین آن گشته است.

کلید واژه ها: توسعه، رویکرد نئوکلاسیک، رویکرد نیازهای اساسی، توسعه انسانی، رویکرد قابلیت

Comparative Analysis of Basic Needs Approach and Human Development Approach

Abstract

It has been almost 3 decades since human development approach has established itself as an alternative to orthodox approach of development. This has shifted our interpretation of development and well-being from a traditional focus on income and consumption toward enhancing human freedoms and capabilities. Since in development as an interdisciplinary field of knowledge, informed understanding of different approaches is necessary, such an understanding is conceptual framework of this article. In this framework, two particular approaches of Basic Needs and Human Development approaches are compared.

First of all, through a comprehensive literature review, the background and the processes of institutionalization of these two approaches are investigated. Then, by using comparative method, differences and similarities between them are indicated. Finally, Based on the similarities it is asserted that basic needs approach is the conceptual predecessor of human development approach. However the gap between theory and practice in basic needs approach has resulted in the substitution of human development approach for that.

علیرغم آنکه غالب ادبیات موجود در حوزه توسعه، ضرورت نوسازی و به تبع آن توسعه در کشورهای جهان سوم را محصول تاریخی دوران بعد از جنگ جهانی دوم به شمار می آورند، با این حال تاریخچه گفتمان توسعه به قرن نوزدهم میلادی بر می گردد (کاون و شانتون^۱، ۱۹۹۵). در آن دوران در کشورهای اروپایی تمرکز بر رشد اقتصادی و اقتصاد لسه فر بود (دنولین و شاهانی^۲، ۲۰۰۹، ۷۴).

برای کشورهای توسعه نیافته نیز، لزوم توسعه یافتن امری بود که بعد از جنگ جهانی دوم موضوعیت یافت زیرا پیش از آن در نقش مستعمرات برای اهداف رشد اقتصادهای مرکز مورد استعمار قرار می گرفتند (آرندت^۳، ۱۹۸۷). در راستای دستیابی به این هدف در دوران معاصر بسته به دیدگاه های افراد و جایگاه آنها در دانشگاه، دولت و یا نهادهای بین المللی، توسعه تعاریف متفاوتی پیدا کرده است و به تبع این تعاریف، گفتمان ها و رویکردهای متعددی مطرح شده اند. بر این اساس در رویکردی، رشد اقتصادی به شکل درآمد سرانه بالاتر و نرخ اشتغال و سرمایه گذاری بیشتر، به معنای توسعه یافتگی قلمداد می شود و در رویکردی دیگر هدف از توسعه، برآورده گشتن نیازهای اساسی انسان ها می باشد. رویکردهایی نیز هستند که توسعه را به مثابه قادر ساختن انسان ها برای در پیش گرفتن زندگی که برای آن ارزش قائل هستند می دانند. این تعدد در گفتمان ها، تاریخ اندیشه های اقتصادی را مملو از جابجایی بین پارادایم ها و تبدیل ارتدکس به هترودکس و بالعکس نموده نموده است (فاسفلد^۴، ۲۰۰۰).

در همین رابطه در علم توسعه به عنوان حوزه ای میان رشته ای آنچه اهمیت دارد شناخت عالمانه از این رویکردها است تا اقداماتی که تحت لوای توسعه انجام می شوند، خود به ضد توسعه تبدیل نشوند (کراکر^۵، ۱۹۹۱). با این نگرش هدف از این مقاله نخست بررسی چگونگی شکل گیری رویکردهای نیازهای اساسی و توسعه انسانی در عرصه جهانی و سپس تحلیل تطبیقی آنها می باشد. با توجه به آنکه در این دو رویکرد بر خلاف رویکرد نئوکلاسیک انسان ها هدف توسعه قلمداد می شوند و صرفاً ابزاری برای نیل به توسعه یافتگی نمی باشند لذا شناخت شباهت ها و تفاوت های بین آنها امری است که برای پژوهشگران و خط مشی گذاران امری الزامی است.

¹ Cowen & Shenton

² Deneulin & Shahani

³ Arndt

⁴ Fushfeld

⁵ Crocker

در این راستا در بخش دوم مقاله چگونگی نهادینه شدن رویکردهای نیازهای اساسی و توسعه انسانی در قالب ادبیات پژوهش بررسی می شوند. در بخش سوم به تحلیل تطبیقی این دو رویکرد بمنظور شناسایی نقاط اختلاف و تشابه بین آنها پرداخته شده است. در بخش چهارم ضمن تحلیلی از یافته های بخش قبل، علل جایگزین شدن رویکرد توسعه انسانی به جای رویکرد نیازهای اساسی بیان می شوند و در پایان نیز جمع بندی از نتایج ارائه می شوند.

۲- نهادینه شدن رویکردهای نیازهای اساسی و توسعه انسانی به عنوان بدیل رویکرد نئوکلاسیک در توسعه

بعد از جنگ جهانی دوم بر اساس اصل چهار ترومن در سال ۱۹۴۹، توسعه به مثابه یک پدیده مبتنی بر اصول اقتصاد نئوکلاسیک در عرصه بین المللی در دستور کار قرار گرفت و اصطلاح "توسعه نیافته" برای اولین بار در یک سخنرانی جهانی توسط هری ترومن بکار برده شد (ریست^۶، ۱۹۹۷، ۶). در پی این امر، نظم جهانی نوینی بر اساس دو قطبیت توسعه یافته/ توسعه نیافته به جای استعمارگر و مستعمره شکل گرفت که بر اساس آن توسعه یافتن فرآیندی محسوب می شد که درب آن برای همه ملت ها از طریق دریافت کمک های فنی ایالات متحده و سپس سرمایه گذاری های بخش خصوصی باز است.

این امر دارای مزیت و معایبی بود، مزیت آن بکار گرفته شدن استاندارد جدید متحد الشکلی برای همه کشورها بود که واحد آن توسعه نام داشت (هیرای^۷، ۲۰۱۷، ۲۵) و اشکال در آنجا بود که کشورهای توسعه نیافته را مجبور می کرد تا علیرغم تاریخ و فرهنگ غنی ولی اقتصاد فقیرشان، ارزش هایشان را رها ساخته و پارادایم مدرنیته را دنبال کنند (ایمریج^۸ و همکاران، ۲۰۰۱). معهدا، تجربه دهه های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰، که در آن بسیاری از کشورهای در حال توسعه به اهداف خود در زمینه رشد اقتصادی دست یافته ولی کیفیت زندگی توده های مردم در غالب موارد بدون تغییر مانده بود، نشان داد که باید چیزی در آن تعریف کوتاه نگرانه از توسعه، اشتباه باشد. آن مزایای حاصل از رشد به آسانی و آن چنان که نتیجه منطقی تئوری های توسعه و ساز و کار «رخنه به پایین»^۹ بود پدیدار نشد (لفت ویچ، ۱۳۸۵، ۷۸). این امر باعث گردید بسیاری از کشورها در آن هنگام این عبارت دنیس گولت^{۱۰} (۱۹۸۳) برای مکزیک در دهه ۱۹۸۰ توصیف حالشان شود: «یک کشور غنی پر از مردم

⁶ Rist

⁷ Hirai

⁸ Emmerij

⁹ Trickle down

¹⁰ Goulet

فقیر» (گولت، ۱۹۸۳). این وضعیت به مثابه همان اعوجاجاتی بود که به تعبیر کوهن (۱۳۸۹) یک دیدمان^{۱۱} را می توانست با بحران روبرو سازد.

هنگامی که نتایج مطلوبی از سرمایه گذاری ها در جریان برنامه های توسعه اقتصادی در کشورهای جهان سوم به دست نیامد، نسل دوم اندیشمندان توسعه به بررسی دقیق تر الزامات توسعه پرداختند (متوسلی و همکاران، ۱۳۸۹). نخستین تردیدهای علنی به این دیدگاه غربی از توسعه در سال ۱۹۵۰ با مطرح شدن نظریه پریش-سینگر^{۱۲} ابراز شدند (جولی^{۱۳} و همکاران، ۲۰۰۹)، نظریه ای که بعدها به نظریه ساختارگرایی و وابستگی در "کمسیون اقتصادی سازمان ملل برای آمریکای لاتین"^{۱۴} تبدیل شد. این حرکت از آن جهت مهم بود که سرآغازی برای نگرش به توسعه از منظری غیر غربی بود هر چند که اصل در آن همان نیل به رشد اقتصادی بود و منتقدان تمرکزشان تنها بر شرایط و مقررات تجاری بین "مرکز" (کشورهای توسعه یافته) و "پیرامون" (کشورهای در حال توسعه) قرار داشت.

رخداد مهم دیگر در دهه ۱۹۵۰، "کنفرانس آسیا-آفریقا"^{۱۵} بود که در باندونگ اندونزی (کنفرانس باندونگ^{۱۶}) برگزار شد. این کنفرانس، اعتراضی از جانب کشورهای غیر غربی نسبت به موفق نبودن برداشت غربی از توسعه بود (کاهین^{۱۷}، ۱۹۵۶) و از جمله دستاوردهای مهم آن تسریع در ایجاد نهادهای بین المللی جدید و اجتناب از خط مشی های توسعه ای تعریف شده توسط کشورهای توسعه یافته علی الخصوص آمریکا بود (ریست، ۱۹۹۷، ۸۸).

با توجه به آنکه رشد اقتصادی را نایستی با لیبرالیسم بازار یکسان فرض کرد (دنولین و شاهانی، ۲۰۰۹، ۵۷)، این رویدادها به منزله رها کردن ایده رشد اقتصادی نبودند. با همین نگرش، در آغاز دهه ۱۹۶۰، سازمان ملل طرحی را تحت عنوان "دهه توسعه ملل متحد"^{۱۸} پیشنهاد کرد. ایده این طرح برگرفته شده از سخنرانی کندی رییس جمهور آمریکا در کنگره آمریکا بود که در مجمع عمومی سازمان ملل در سال ۱۹۶۱ موضوع بحث قرار گرفت (ریست، ۱۹۹۷، ۹۰). در ادامه همان برداشت غربی از توسعه، در این طرح، تمرکز بر حمایت از رشد پایدار و پیشرفت اجتماعی در کشورهای توسعه یافته و در حال توسعه و نیل به رشد متوسط سالانه تولید ناخالص ملی ۵ درصد تا پایان ۱۹۷۰ و ادامه این نرخ بعد از آن قرار گرفت (ایمریج و همکاران، ۲۰۰۱، ۴۴) و به دولت ها نیز نقش مداخله

11 Paradigm

12 Prebisch-Singer thesis

13 Jolly

14 UN's Economic Commission for Latin America- ECLA

15 Asian-African Conference

16 Bandung Conference

17 Kahin

18 UN Development Decade

گر قدرتمندی در اقتصاد داده شد تا شرایط را برای رشد بالای اقتصادی مهیا کنند (دنولین و شاهانی، ۲۰۰۹، ۵۷).

پس از گذشت یکسال از زمان تصویب طرح، دبیر برمه ای سازمان ملل، یو تانت^{۱۹}، "مجموعه پیشنهادات برای عمل"^{۲۰} را به عنوان دیباچه ای برای طرح "دهه توسعه ملل متحد" ارائه نمود که بر اساس آن توسعه منحصر به نیازهای مادی انسان نمی شد بلکه بهبود شرایط اجتماعی و آرزوهای انسانی را نیز در بر می گرفت (یو تانت، ۱۹۶۲). این بدان معنا بود که توسعه دیگر محدود به رشد اقتصادی نبود بلکه رشد بعلاوه تغییر بود. در این مجموعه پیشنهادات یو تانت علت پایین بودن آمار تجارت خارجی کشورهای در حال توسعه را موانعی می دانست که کشورهای توسعه یافته ایجاد کرده بودند.

در دهه ۱۹۶۰ به دنبال رهایی کشورها از چنگال استعمار اتفاقات دیگری به وقوع پیوستند که از مهمترین آنها می توان به تأسیس آنکتاد در سال ۱۹۶۴، "برنامه توسعه ملل متحد"^{۲۱} در سال ۱۹۶۶ و "نشست های شمال- جنوب"^{۲۲} اشاره کرد. در حالیکه تعدادی از نهادهای پیشنهاد شده در کنفرانس باندونگ (همچون جنبش عدم تعهد و گروه ۷۷) در بیرون از سازمان ملل شکل گرفته بودند، تأسیس آنکتاد گام مهمی در مسیر نهادینه نمودن "نشست های شمال- جنوب" در سازمان ملل بود. این نشست هایی نقش برجسته ای را در تأثیر گذاری در دستور کارهای سازمان ملل و از همه مهم تر در به چالش کشیدن اقتصاد ارتدکس در خصوص توزیع منافع در سیستم اقتصاد بین المللی ایفا کردند (ایمریج و همکاران، ۲۰۰۱، ۳). در سال ۱۹۶۷ نیز، رئیس جمهور تانزانیا، ژولیوس نایرره^{۲۳}، "بیانیه آروشا"^{۲۴} را با هدف تنوع بخشیدن به راه های توسعه، احترام به تاریخ و فرهنگ، خود اتکایی و از همه مهمتر آزادی در مقابل استراتژی مسلط توسعه که به عنوان تنها راه توسعه شناخته می شد صادر نمود (نایرره، ۱۹۶۷).

با شروع دهه ۱۹۷۰ تغییری شگرف در برداشت از مفهوم توسعه هم در داخل و هم در خارج از سازمان ملل صورت گرفت. در ابتدای این دهه، سازمان ملل طرح "دومین دهه توسعه ملل متحد"^{۲۵} را در سال ۱۹۷۰ اعلام نمود (ریست، ۱۹۹۷، ۱۴۳). برخلاف اولین طرح، در نسخه دهه ۱۹۷۰ به توسعه از منظر جامع تری نگریسته شده بود اگر چه هدف نهایی همچنان همان رشد اقتصادی بود. در

¹⁹ U Thant

²⁰ Proposals for Action

²¹ United Nations Development Program (UNDP)

²² North-South debates

²³ Nyerere, Julius

²⁴ Arusha Declaration

²⁵ Second UN Development Decade

این سند برای اولین بار از عبارت "توسعه انسانی" در متنی که برای انتشار عمومی بود استفاده شد (سازمان ملل ۲۶، ۱۹۷۰، ۷-۳۲۶). دیگر حرکت مهم در سازمان ملل، مجموعه پیشنهاداتی تحت عنوان "نظم جدید اقتصاد بین الملل"^{۲۷} در سال ۱۹۷۴ بود که به واسطه قدرت چانه زنی کشورهای در حال توسعه، به ویژه اعضای اوپک به دنبال تحریم نفتی صورت گرفته در خلال جنگ اعراب و اسرائیل در سال ۱۹۷۳ مطرح شد (ریست، ۱۹۹۷، ۱۴۴). اما آن هم تقویت دیدگاه مسلط در توسعه که همان رشد اقتصادی، توسعه تجارت جهانی و افزایش کمک های کشورهای توسعه یافته بود را به دنبال داشت (حق^{۲۸}، ۱۹۹۴).

در همان دوران همچنین، "میزگرد شمال- جنوب"^{۲۹} در سال ۱۹۷۸ توسط موسسه "جامعه توسعه بین المللی"^{۳۰} برگزار شد، موسسه ای که ایده آن در ابتدا توسط محبوب الحق مطرح شده بود. میزگرد شمال- جنوب به واسطه حضور مجموعه ای از سیاست گذاران، دانشگاهیان و محققان غیر وابسته به بروکراسی های کشورهای قدرتمند، در ترویج مفهوم توسعه انسان-محور نقش بسزایی ایفا کرد (هیرای، ۲۰۱۷، ۵). در چنین بافتی بود که رویکرد نیازهای اساسی در سازمان ملل مطرح گردید.

۱-۲- نهادهای شدن رویکرد نیازهای اساسی

ایده نیازهای اساسی ریشه در ادبیات روانشناسی و مقاله آلبرت مازلو در نشریه روانشناسی شماره مارس ۱۹۴۲ دارد که در آن او سلسله مراتبی از ۵ نیاز را ارائه نمود که از نیازهای فیزیکی شروع و به نیاز خود شکوفایی ختم می شدند (ایمریج، ۲۰۱۰). هر چند رویکرد نیازهای اساسی تا حدودی برگرفته از برنامه "حدأقل نیازها"^{۳۱} می باشد که در دهه ۱۹۵۰ با پیشنهاد پیتامبر پنت^{۳۲} در کمیسیون برنامه ریزی هندوستان اتخاذ شد (ون بیلزن^{۳۳}، ۲۰۱۵، ۳۳۷)، معهدا مطرح شدن این رویکرد در عرصه جهانی به سال ۱۹۷۲ بر می گردد. در آن سال رابرت مک نامارا^{۳۴}، ریاست بانک جهانی، در سخنرانی سالیانه خطاب به مجمع سران بر اهمیت نیازهای اساسی انسانی برای اولین بار در یک اجلاس عمومی تأکید نمود. او در آن سخنرانی با بیان این امر که رویکرد ارتدکس به مسائل توزیعی توجه کمی داشته و بطور اثربخشی نمی تواند فقر را کاهش دهد، خواهان آن شد که توجهات مستقیماً معطوف به فقرا گردد (مک نامارا، ۱۹۸۱). در آن هنگام ایده نیازهای اساسی به دلیل آنکه به

²⁶ United Nations- UN

²⁷ New International Economic Order (NIEO)

²⁸ Haq, Mahbub UI

²⁹ North-South Round Table

³⁰ Society for International Development- SID

³¹ Minimum needs

³² Pant, Pitamber

³³ Bilzen

³⁴ McNamara, Robert

نوعی در تضاد با مجموعه پیشنهادات "نظم جدید اقتصاد بین الملل" بود مورد استقبال قرار نگرفت زیرا علی‌رغم تشویق به صنعتی شدن، به کمک های توسعه ای صورتی شرطی می داد (سینگ^{۳۵}، ۱۹۷۹). از همین رو به آن به عنوان نوعی نقض حاکمیت ملی و یک تاکتیک منحرف کننده از آنچه در "نظم جدید اقتصاد بین الملل" مطرح شده بود نگریسته می شد (استریتن^{۳۶} و همکاران، ۱۹۸۱، ۱۶۹).

علیرغم چنین دیدگاه هایی، در سال ۱۹۷۶، مفهوم نیازهای اساسی به دنبال کار مشترک صورت گرفته برای کنفرانس جهانی سه جانبه (سازمان بین المللی کار^{۳۷}، بانک جهانی و مرکز هم اندیشی جهان سوم^{۳۸})، تحت عنوان "کنفرانس اشتغال جهانی"^{۳۹}، بصورت رسمی در زمره خط مشی های اشتغال زایی سازمان بین المللی کار قرار گرفت و با توجه به احتمال تردید کشورهای در حال توسعه در پذیرش آن، در همان کنفرانس بر ضرورت همراهی این خط مشی با "نظم جدید اقتصاد بین الملل" تأکید شد (دفتر بین المللی کار^{۴۰}، ۱۹۷۷).

ایده اولیه نیازهای اساسی از دو رکن تشکیل می شد: مصرف شخصی (همچون: غذای کافی، مسکن و پوشاک)، و خدمات عمومی (همچون: آب آشامیدنی سالم، بهداشت، حمل و نقل، سلامت و تسهیلات آموزشی) (دفتر بین المللی کار، ۱۹۷۷). رکن اول همان نیازهای مادی اساسی بودند اما با توجه به آنکه در رکن دوم هیچ نقشی برای عاملیت انسان ها در نظر گرفته نشده بود، اهمیت مشارکت مردم در فرآیند تصمیم گیری نیز به این رویکرد اضافه شد و سازمان بین المللی کار بر لزوم مشارکت مردم در تصمیم هایی که بر آنها اثر گذار است تأکید نمود (دفتر بین المللی کار، ۱۹۷۷، ۳۲). نتیجه این اقدام آن بود که با گذشت زمان هدف از رویکرد نیازهای اساسی در توسعه به فراهم آوردن فرصت هایی برای توسعه فیزیکی، ذهنی و اجتماعی انسان ها تغییر یافت (استریتن و همکاران، ۱۹۸۱، ۳۳) و واژه نیازهای اساسی انسانی جایگزین نیازهای اساسی مادی شد (هیرای، ۲۰۱۷، ۶).

به دلیل اقدامات سازمان بین المللی کار، مفهوم نیازهای اساسی به عنوان یک رویکرد بدیل برای توسعه با استقبال گسترده ای مواجه شد. حتی زمانیکه آن سازمان با مزیقه مالی در اجرا نمودن آن مواجه شد، "برنامه توسعه ملل متحد" سرمایه گذاری زیادی در خط مشی های مرتبط با آن نمود.

³⁵ Singh

³⁶ Streeten

³⁷ International Labour Organization (ILO)

³⁸ Third World Forum

³⁹ World Employment Conference

⁴⁰ International Labour Office (ILO)

همزمان با این امر، "شورای توسعه ماورا بحار"^{۴۱} نیز در گسترش این رویکرد نقش اساسی ایفا کرد. آن شورا، "شاخص کیفیت فیزیکی زندگی"^{۴۲} را برای اولین بار معرفی نمود (سوتل^{۴۳}، ۱۹۷۷) که می توان آن را شاخصی مرکب برای رویکرد نیازهای اساسی دانست (گران^{۴۴}، ۱۹۸۱).

در چینی شرایطی، به علت تلاش های بسیار محبوب الحق، پل استریتن و هولیس چنری^{۴۵} برای ترویج این رویکرد در بانک جهانی در دوران ریاست مک نامارا، نهادهای برتون وودز نیز پیش از اتمام دهه ۱۹۷۰ اجرای این رویکرد را در سر لوجه کار خود قرار دادند (ایمریج و همکاران، ۲۰۰۱، ۱۴۸). این امر علیرغم عدم استقبال آمریکا در پذیرش این رویکرد در "کنفرانس اشتغال جهانی"^{۴۶} (گران^{۴۴}، ۱۹۷۷) به منزله یک تغییر دیدمان به حساب می آمد.

با این حال علیرغم آنکه این رویکرد در کنفرانس اشتغال جهانی با اکثریت آرا، حتی توسط کشورهای در حال توسعه مورد تصویب قرار گرفته بود و پیشنهاد لحاظ نمودن آن در طرح "سومین دهه توسعه ملل متحد"^{۴۷} نیز داده شده بود (سازمان ملل، ۱۹۷۶)، در اوایل دهه ۱۹۸۰ رویکرد نیازهای اساسی اثرگذاری خود را از دست داد. طرح "سومین دهه توسعه ملل متحد" نیز با وجود داشتن اهدافی عالی در خصوص سلامت و بهداشت در کنار رشد اقتصادی و تأکیدی که در آن بر لزوم مشارکت کامل عموم مردم در فرآیند توسعه شده بود به مرحله اجرا نرسید (هیرای، ۲۰۱۷، ۸).

تضعیف رویکرد نیازهای اساسی به دلایل متعددی رخ داد که از بین آنها می توان به عدم استقبال کشورهای در حال توسعه به آن اشاره نمود زیرا به آنها اجازه نمی داد در سطح بین الملل نقش زیادی ایفا کنند (کردار^{۴۸}، ۱۹۸۶). دلیل احتمالی دیگر، تغییر جهت یافتن این رویکرد در گذر زمان به نفع کشورهای توسعه یافته بود. از سویی دیگر مشارکت که ویژگی محوری این رویکرد در نسخه های بعدی بود در مرحله عمل به حد زیادی ارزش خود را از دست داد (هیرای، ۲۰۱۷، ۷). همزمان، سه اتفاق دیگر در تضعیف این رویکرد دست داشتند: ۱- آغاز یک رکود جهانی ناشی از دور دوم افزایش قیمت های نفت ۲- طرح مجدد اقتصاد ارتدکس با ظهور تاجریسم و ریگانیسم در بعضی کشورهای توسعه یافته ۳- سیاست های بانکی طراحی شده جهت اطمینان از این امر که کشورهای در حال توسعه دیون خود را بپردازند (جولی و همکاران، ۲۰۰۹). بعلاوه "شاخص کیفیت فیزیکی

41 Overseas Development Council (ODC)

42 Physical Quality of Life Index (PQLI)

43 Sewell

44 Grant

45 Chenery, Hollis

46 World Employment Conference

47 Third UN Development Decade

48 Kirdar

زندگی " بعد از کناره گیری جیمز گرانت از ریاست شورای توسعه ماورا بحار دیگر مورد اقبال قرار نگرفت و به روز شدن سالیانه شاخص متوقف گشت (هیرای، ۲۰۱۷، ۸).

بدین ترتیب دهه ۱۹۸۰ علی‌رغم آنکه یافته های غالب پژوهش های صورت گرفته در همان دوران بیانگر آن بودند که برآورده شدن نیازهای اولیه و توزیع عادلانه آنها شروط مهمی برای نیل به رشد اقتصادی محسوب می شوند و بیشتر شواهد مؤید فرضیه «رخنه به بالا»^{۴۹} بودند (نیومن و تامسون، ۱۹۸۹)، به دلیل تمرکز صرف بر کاربست خط مشی های نهادهای برتون وودز به عصری بدنام تبدیل گشت.

۲-۲- نهادهای توسعه انسانی

هر ساختی نتیجه ترکیب جمعی و طولانی مدن کردارها، اندیشه ها، انگیزه ها و معارفی است که در یک جامعه وجود دارد (محمدی، ۱۳۸۲). این امر در خصوص گفتمان "توسعه انسانی"^{۵۱} نیز صادق است.

در ادبیات توسعه بکارگیری این عبارت به پیش از رویکرد نیازهای اساسی و به سال ۱۹۷۰ زمانیکه طرح "دومین دهه توسعه ملل متحد" پیشنهاد شد باز می گردد. با وجود این، برداشت اولیه ای که از آن می شد بسیار متفاوت از آن چیزی است که هم اکنون می باشد. توسعه انسانی در آغاز یکی از مجموع ۱۰ اقدام خط مشی گذاری برای ترویج رشد اقتصادی و اجتماعی محسوب می شد (سازمان ملل، ۱۹۷۰) و بیشتر دارای ارزشی ابزاری بود تا اینکه خود به عنوان هدفی ارزشمند و یک رویکرد تلقی شود. برای نمونه افزایش نرخ اشتغال، تغییر ساختار تجارت بین المللی، برنامه های حوزه سلامت، تغذیه، مسکن و امکانات شهری و روستایی مرتبط به کشورهای در حال توسعه بسیار وابسته به کمک های فنی از جانب کشورهای توسعه یافته و نهادهای بین المللی بودند و طبیعتاً موضوعاتی همچون اتکا به خود و دانش محلی کمتر محلی از اعراب داشتند. همچنین برنامه های آموزشی برای کارکنان با هدف افزایش بهره وری، نسبت به تحصیلات ابتدایی عمومی در الویت قرار داشتند.

این اصطلاح بار دیگر در " گزارش توسعه جهانی"^{۵۲} سال ۱۹۸۰ بانک جهانی مطرح شد که در آن توسعه انسانی به عنوان هدف غایی توسعه و ارتقای بهروزی^{۵۳} انسان معنا گشت و توسعه انسانی از مفهوم متداول توسعه منابع انسانی که انسان ها در آن به عنوان ابزار توسعه تلقی می شدند متمایز شد.

⁴⁹ Trickle up

⁵⁰ Newman & Thomson

⁵¹ Human Development

⁵² World Development Report

⁵³ Well-being

با این حال در آن گزارش و اسناد پشتیبان آن همچون "خط مشی ضد فقر - توسعه انسانی"^{۵۴} بانک جهانی (۱۹۸۰) تمرکز بیشتر بر فقرا و کاهش نرخ فقر بود؛ بعلاوه دانش محلی نیز که بواسطه مشارکت مردم به تابع توسعه وارد می شود امری کم اهمیت در نظر گرفته شده بود. در مجموع نوعی خط مشی گذاری از بالا به پایین که لازمه آن مداخله دولت در توسعه انسانی بود در دستور کار این گزارش ها بود (میرمن^{۵۵}، ۱۹۸۰).

مدت زمانی از این امر نگذشته بود که مفهوم توسعه انسانی مجدداً در یک سری از میزگردهای مشترک بین "برنامه مطالعاتی توسعه برنامه توسعه ملل متحد"^{۵۶} و "میزگردهای شمال-جنوب" مطرح و بسط یافت. اولین این میزگردها در سال ۱۹۸۳ در استانبول ترکیه برگزار شد. در آن زمان بدلیل آنکه کشورها با مشکلات بسیاری در خصوص تعدیل های ساختاری تحمیل شده توسط بانک جهانی روبرو بودند، در بیانیه پایانی آن میزگرد، رفاه^{۵۷} انسانی به عنوان هدف غایی توسعه اعلام گشت و بر این امر تأکید شد که تمامی خط مشی ها و تغییرات نهادی بایستی تنها با توجه به تأثیری که بر رفاه انسانی دارند مورد قضاوت قرار گیرند (برنامه توسعه ملل متحد و میزگردهای شمال-جنوب^{۵۸}، ۱۹۸۳). متعاقب نشست استانبول، در میزگرد سانتیاگو نیز که سال بعد از آن تشکیل شد بر اهمیت شرایط انسانی همراه با مشروط کردن اقدامات توسعه-محور به این شرایط تأکید شد (حق و ماساد^{۵۹}، ۱۹۸۴). در حالیکه در هر دوی این نشست ها به ملاحظات انسانی به عنوان اموری ضروری در بافت تعدیل ساختاری نگریسته شده بود، در چهار نشست بعد موضوع عاملیت انسان ها در محور توجهات قرار گرفت.

در میزگردی که در سال ۱۹۸۵ مجدداً در شهر استانبول با شعار "توسعه: جنبه انسانی" برگزار شد بر لزوم تمرکز بر بعد انسانی توسعه به عنوان تنها موضوعی که دارای ارزش ذاتی است تأکید گردید (حق و کردار، ۱۹۸۶). به دنبال نشست استانبول، در نشست سالزبورگ که تحت عنوان "تعدیل و رشد همراه با توسعه انسانی"^{۶۰} در سال ۱۹۸۶ برگزار شد بر لزوم توجه به مؤلفه های انسانی در توسعه در کنار تعدیل ساختاری تحمیل شده توسط نهادهای برتون وودز و دیگر نهادهای مالی بین المللی تأکید شد (حق و کردار، ۱۹۸۷). در میزگرد بوداپست نیز که در سال ۱۹۸۷ با شعار "مدیریت توسعه انسانی"^{۶۱} برگزار گشت، لزوم توجه به نیازهای اساسی انسانی موضوعی بود که به ویژه در بیانیه پایانی

54 Antipoverty policy- human development

55 Meerman

56 UNDP Development Study Program

57 Welfare

58 UNDP & NSRT

59 Haq & Massad

60 Adjusted and Growth with Human Development

61 Managing Human Development

به آن اهمیت بسیاری داده شد (حق و کردار، ۱۹۸۸). در نهایت تغییر آشکاری در میزگرد نهایی در کشور عمان با شعار "توسعه انسانی: اهداف و خط مشی ها برای سال ۲۰۰۰" رخ داد، در آن رویداد توسعه انسانی بسیار متأثر از گفتمان رویکرد قابلیت^{۶۲} گشت. آنچه باعث طرح رویکرد قابلیت در بیانیه نهایی نشست عمان شد مقاله ای بود که مشترکاً توسط آمارتیا سن^{۶۳} و کیت گریفین^{۶۴} به نشست ارائه و در آن توسعه، به مثابه بسط قابلیت های انسان ها تعریف شده بود (کردار، ۱۹۸۹).

بیانیه نشست عمان منجر به آن شد که توسعه انسانی و آزادی انتخاب فردی به عنوان هدف از توسعه در "گزارش توسعه انسانی"^{۶۵} سال ۱۹۹۰ قلمداد شوند. در آن گزارش، توسعه انسانی «فرآیند افزایش انتخاب های افراد» معنا شد (برنامه توسعه ملل متحد، ۱۹۹۰). این امر به منزله نهادینه شدن مفهوم توسعه انسانی به عنوان یک رویکرد در عرصه جهانی بود.

۳- تحلیل تطبیقی رویکردهای نیازهای اساسی و توسعه انسانی

روش تطبیقی یکی از اصلی ترین و قدیمی ترین روش ها در حوزه علوم اجتماعی است که درصدد فهم شباهت ها و تفاوت ها از طریق تطبیق و مقایسه است (غفاری، ۱۳۸۸). به باور اسملسر^{۶۶} حتی توصیف نیز متضمن مقایسه است. اگر فرد معینی را به صورت بلند قامت، منصف، مستند، عصبی یا سازگار توصیف می کنیم، نمی توانیم به سادگی چنین ویژگی هایی را بدون اشاره به افرادی که برخوردار از ویژگی هایی غیر از این صفات اند به کار بریم. بنابراین زبان خصلتی تطبیقی دارد و هر نوع توصیف و تبیینی تطبیقی است (اسملسر، ۲۰۰۳، ۶۴۴). در دوران معاصر نیز تنوع رویکردها در بین و درون رشته های گوناگون علمی، ضرورت توجه به پژوهش تطبیقی را بیشتر ساخته است (هانتاریس^{۶۷}، ۲۰۰۹، ۳۶).

پژوهش تطبیقی می تواند دارای اهداف متنوعی باشد. در همین رابطه سید امامی (۱۳۸۶) به نقل از تیم می (۱۹۹۷) این اهداف را به چهار نوع نگاه تقسیم می کند که عبارتند از: ۱- نگاه خود شناسی بهتر و اقتباسی؛ ۲- نگاه تفاوت یاب؛ ۳- نگاه نظریه ساز و ۴- نگاه پیش بینانه.

در معنایی وسیع، همه روش های علمی اجتماعی به کار گرفته شده در رشته های گوناگون علوم اجتماعی، تطبیقی هستند (غفاری، ۱۳۸۸). این امر در رابطه با توسعه به عنوان دانشی میان رشته ای نیز

⁶² Capability Approach

⁶³ Sen, Amartya

⁶⁴ Griffin, Keith

⁶⁵ Human Development Report

⁶⁶ Smelser

⁶⁷ Hantaris

صادق است. از اینرو در حوزه توسعه هم‌گرایی از مقایسه نیست. با این نگاه و با بهره‌گیری از روش تطبیق، نقاط اختلاف و اشتراک رویکردهای نیازهای اساسی و توسعه انسانی را می‌توان به شرح زیر بیان نمود.

۱-۳- نقاط اختلاف رویکردهای نیازهای اساسی و توسعه انسانی

مهمترین نقطه اختلاف بین رویکرد نیازهای اساسی با رویکرد توسعه انسانی و رویکرد قابلیت را می‌توان در مبانی فلسفه عملی این رویکردها دانست. در رویکرد نیازهای اساسی، الویت در تضمین معیشت انسان‌ها است تا آنها بتوانند زندگی خوبی را در پیش بگیرند. در مقابل در رویکرد توسعه انسانی و قابلیت، باور بر آن است که مصارف مادی لزوماً به زندگی‌های بهتر منتج نمی‌شوند بلکه آنچه اهمیت دارد آزادی انسان‌ها برای انتخاب شیوه‌ای از زندگی است که برای آن ارزش قائل هستند. به تعبیری دیگر در رویکرد نیازهای اساسی، ارضای نیازها، هدف توسعه قلمداد می‌شود (گران، ۱۹۸۱؛ استریتن، ۱۹۷۷، ۱۹۸۴)، اما در رویکرد توسعه انسانی "بسط انتخاب‌ها و قابلیت‌های انسان" هدف است (برنامه‌ی توسعه ملل متحد، ۱۹۹۰).

به دلیل همین تفاوت در ریشه‌های فلسفی، نگاهی که دو رویکرد به مقوله فقر دارند متفاوت است. به باور نظریه پردازان رویکرد نیازهای اساسی، فقر وضعیتی است که در آن انسان‌ها با کمبود مصرف (همچون کمبود آب پاکیزه، سوء تغذیه و تحصیلات ناکافی) مواجه هستند. اما در رویکرد قابلیت، فقر به مثابه کمبود قابلیت و محرومیت از فرصت‌هایی می‌باشد که به آن نوع زندگی که برای انسان‌ها ارزشمند هستند می‌انجامد.

اختلاف دو رویکرد در تعریفی که از فقر دارند تأثیر بسزایی بر حوزه خط‌مشی‌گذاری دارد. محوریت قرار گرفتن مصرف در رویکرد نیازهای اساسی دلالت بر خط‌مشی‌هایی دارد که الویت در آنها با هدف رساندن فقرا به یک سطح حد‌اقلی از معیشت، در دسترس قرار دادن اقلام مصرفی از قبل تعریف شده می‌باشد. در مقابل در خط‌مشی‌های طراحی شده بر مبنای رویکرد توسعه انسانی، به جای مصرف، ایجاد فرصت‌های برابر و بسط قابلیت‌های افراد در محوریت قرار دارد. برای نمونه در خصوص دسترسی به آب پاکیزه، نمانگری که می‌تواند نشان‌دهنده کاهش فقر در رویکرد نیازهای اساسی باشد، درصد خانوارهایی هستند که از آب پاکیزه برخوردار شده‌اند. اما از منظر توسعه انسانی و رویکرد قابلیت، آنچه که در این امر مهم است فرصت‌های جدیدی است که این امر با آزاد ساختن وقت زنان برای تحصیل و اشتغال و به تبع آن بسط قابلیت‌ها ایجاد می‌کند.

از منظر کاربست نیز با توجه به روابط قدرتی که بین خط مشی گذاران و فقرا ایجاد می شود، دو رویکرد با هم متفاوت هستند. در رویکرد نیازهای اساسی، تعیین بسته های مصرفی امری است که وابسته به نظر متخصصین و خط مشی گذاران و به عبارت دیگر قیم مآبانه است. در مقابل غالب نظریه پردازان رویکرد قابلیت از ارائه فهرستی از قابلیت های ارزشمند اجتناب می ورزند و آن را منوط به "گفتمانی مشورتی"⁶⁸ می دانند. قیم مآبانه بودن رویکرد نیازهای اساسی، به معنای افزایش قابلیت اجرای این رویکرد است. این در حالیست که با توجه به تأکیدی که در رویکرد توسعه انسانی و قابلیت بر ارزش ها و انتخاب های افراد وجود دارد، اجرای این رویکرد با دشواری همراه است.

جدول ۱. نقاط تمایز بین رویکردهای نیازهای اساسی و توسعه انسانی

توسعه انسانی / قابلیت	نیازهای اساسی	رویکرد نقاط تمایز
برخورداری انسان ها از آزادی برابر جهت انتخاب شیوه های زندگی ارزشمندشان	دست یابی انسان ها به یک سطح حداقلی از معیشت	مبانی فلسفه ی عملی
کمبود قابلیت ها	کمبود مصرف	تعریف از فقر
ارتقای قابلیت ها و برابری فرصت ها برای انتخاب کردن	اطمینان حاصل نمودن از دسترسی مناسب به اقلام مصرفی	کاهش فقر
قدرت دهی	معیشت	هدف خط مشی
مبتنی بر گفتمان مشورتی	قیم مآبانه	روابط قدرت
دشواری	نسبتاً آسان	قابلیت اجرا

۲-۳- نقاط اشتراک رویکردهای نیازهای اساسی و توسعه انسانی

علیرغم وجود نقاط اختلاف بین دو رویکرد نیازهای اساسی و رویکرد توسعه انسانی، هر دو رویکرد دارای نقاط اشتراک متعددی هستند.

اولین نقطه مشترک بین این دو رویکرد در زمینه معرفی مجموعه شاخص ها است. در حالیکه بخشی از موفقیت رویکرد توسعه انسانی به معرفی شاخص توسعه انسانی بر می گردد که توسط محبوب

⁶⁸ Deliberative discussions

الحق با انتشار گزارشهای توسعه انسانی مطرح شد، با این حال اهمیت شاخص هایی که پیش از آن برای رویکرد نیازهای اساسی معرفی شده بودند امری انکار ناپذیر است (استریتن، ۱۹۷۷)؛ شاخص کیفیت فیزیکی زندگی نمونه ای از این شاخص ها است که در اواسط دهه ی ۱۹۷۰ توسط شورای توسعه ماورا بحار مطرح شد. با توجه به آنکه در آن زمان محبوب الحق همکاری نزدیکی با آن شورا داشت، او از نقاط قوت و ضعف این شاخص مطلع بود که این امر حاکی از آن است که شاخص کیفیت فیزیکی زندگی را می توان سلف شاخص توسعه انسانی دانست (آلکایر^{۶۹}، ۲۰۰۲؛ گاسپر^{۷۰}، ۲۰۰۴).

دوم آنکه، هر دو رویکرد بحث ابزار-هدف را مورد توجه قرار داده اند و رویکرد ارتدکس را بدین علت که بر ابزار توسعه تمرکز بیشتری نسبت به اهداف آن دارد مورد انتقاد قرار داده اند. به باور استریتن (۱۹۸۴) این تمایز بین ابزار و اهداف، خود را در نقشی که برآورده شدن نیازهای اساسی در دو رویکرد توسعه منابع انسانی و توسعه انسانی ایفا می کنند نشان می دهد. در توسعه منابع انسانی، ارضای نیازهای اساسی، ابزاری برای رشد و بهره وری قلمداد می شود ولی در رویکرد توسعه انسانی برطرف کردن نیازهای اساسی خود یک هدف است. به عبارت دیگر، هر دو رویکرد نیازهای اساسی و توسعه انسانی، ارضای نیازهای اساسی را هدف توسعه می بینند تا ابزار آن. این تأکید بر نیازهای اساسی بعنوان هدف و نه ابزار توسعه در رویکرد نیازهای اساسی را می توان به مثابه ی یکسان دانستن قابلیت های محوری با نیازهای اساسی دانست.

سوم آنکه، علیرغم در الویت قرار داشتن معیشت در رویکرد نیازهای اساسی، سازمان جهانی کار (۱۹۷۷) مقوله نیازهای اساسی انسان ها را به پنج دسته: کالاهای ضروری برای مصرف خانوادگی (شامل خوراک، پوشاک، مسکن)؛ خدمات ضروری (شامل آموزش ابتدایی و آموزش بزرگسالان، دسترسی به آب سالم، مراقبت های بهداشتی و وسایل حمل و نقل)، مشارکت در تصمیم گیری، تحقق حقوق اساسی بشر، و اشتغال مولد تقسیم نموده است. این تعریف به مثابه بازتوزیع اساسی درآمدها، امتیازات و قدرت در فرآیند توسعه است (گرین^{۷۱}، ۱۹۷۸). به باور استریتن (۱۹۷۷) نیز نیازهای اساسی، شامل نیازهای غیر مادی همچون حق تعیین سرنوشت، اتکا به خود، آزادی سیاسی و امنیت، مشارکت در تصمیم گیری هایی که کارگران و شهروندان را متأثر از خود می سازند، هویت ملی و فرهنگی، و حس هدفدار بودن در زندگی و کار می باشند. هر چند که در رویکرد نیازهای اساسی، اهمیت یافتن نیازهای غیر مادی به تدریج صورت گرفته است (استریتن و همکاران، ۱۹۸۱)

⁶⁹ Alkire

⁷⁰ Gasper

⁷¹ Green

اما همین امر نشان می دهد که تفاوت معناداری بین رویکرد نیازهای اساسی با رویکرد توسعه انسانی و قابلیت ها از منظر لزوم گفتمان عمومی وجود ندارد و نیازهای غیر مادی همچون فرآیندهای پویا و مشارکتی منحصر به رویکرد توسعه انسانی نمی باشند.

چهارم آنکه، علیرغم این باور عمومی که نیازهای اساسی منحصرأ بر فقرا متمرکز است و توسعه انسانی هم فقرا و هم غیر فقرا را پوشش میدهد، ارضای نیازهای اساسی یک دستور کار نه تنها برای کشورهای در حال توسعه بلکه برای کشورهای توسعه یافته می باشد. این امر در نقل قولی از گرانت بیشتر خود را نشان می دهد: «تبیین جامع سازمان جهانی کار از خط مشی نیازهای اساسی بصورت آشکار در یک چارچوب وسیعتر شامل نیل به آزادی انسانی، امنیت فیزیکی و مجموعه ای از عوامل که در هویت فرد، کامیابی و رضایت نقش ایفا می کنند، قرار می گیرد. توسعه راستین در جهت برآورده ساختن نیازهای اساسی بایستی در نهایت، رشد در همه این حوزه ها را در بر گیرد. با در نظر گرفتن چنین معنای گسترده و مناسبی از نیازهای اساسی، تمامی کشورها امروزه بایستی توسعه نیافته قلمداد شوند» (گرانت، ۱۹۷۷). بنابراین این باور که رویکرد نیازهای ابتدایی تنها متمرکز بر کشورهای در حال توسعه و فقرا است صحیح نمی باشد. زیرا آزادی و مشارکت در هر دو رویکرد از لحاظ جهانی مهم انگاشته می شوند.

سرانجام آنکه، به استثنای آمارتیا سن، غالب افرادی که در بسط رویکرد توسعه انسانی نقش داشته اند شاگردان مکتب نیازهای اساسی بودند. در واقع نیمه دوم دهه ی ۱۹۸۰ را می توان دوران همگرایی بین رویکرد نیازهای اساسی و قابلیت های سن پیش از انتشار اولین گزارش توسعه انسانی دانست (پونزیو^{۷۲}، ۲۰۰۸). گواه این امر آن است که مسئول تدوین اولین گزارش توسعه انسانی، محبوب الحق و مشاوران او مگناد دسای^{۷۳}، گوستاو رنیس^{۷۴}، فرانسیس استوارت^{۷۵} و پل استریتن بعلاوه آمارتیا سن بودند (برنامه توسعه ملل متحد، ۱۹۹۰، iv).

⁷² Ponzio

⁷³ Desai, Maghnad

⁷⁴ Ranis, Gustav

⁷⁵ Stewart, Frances



نمودار ۱- نقاط اشتراک رویکردهای نیازهای اساسی و توسعه انسانی

۴- تحلیل یافته ها

مشابهت های بین رویکردهای نیازهای اساسی و توسعه انسانی تأییدی بر این نظر است که رویکرد توسعه انسانی سلف مفهومی رویکرد توسعه انسانی می باشد. به باور استریتن (۱۹۷۹)، تعریفی که رویکرد نیازهای اساسی از فقر ارائه می دهد در قیاس با رویکردهای پیش از خود ارجحیت دارد زیرا در آن به جای مفاهیم سلبی همچون حذف یا کاهش بیکاری و نابرابری یا کاستن فقر، از مفاهیم اثباتی در راستای تشویق خط مشی های ضد فقر کنش گرانه تر استفاده شده است. منطق این رویکرد فراهم ساختن فرصتی برای تمام انسان ها است تا پتانسیل هایشان را پرورش دهند (استریتن و بورکی^{۷۶}، ۱۹۷۸). با وجود این، سوالی که در ذهن متبادر می شود آن است که دلیل تضعیف رویکرد نیازهای اساسی علیرغم تأکیدی که در آن بر لزوم گفتمان عمومی و نیازهای غیر مادی وجود دارد چه می باشد؟

از جمله دلایل این امر انتقادهای بسیاری است که بر رویکرد نیازهای اساسی وارد می شود. نمونه آن، چهار مورد انتقادی است که سن (۱۹۸۴) بر این رویکرد وارد می کند و آن را محکوم به کالایی

بودن، عدم در نظر گرفتن وابستگی متقابل، تمرکز صرف بر حدأقل ها و انفعال می نماید و به آن برچسب "فتیشیسم کالایی"^{۷۷} می زند.

با وجود این، ایمریج و همکاران (۲۰۰۱) رویکرد نیازهای ابتدایی را به دو نوع قوی و ضعیف^{۷۸} تقسیم نموده اند که همان تفاوت بین عرصه نظر و عرصه عمل است. در حالیکه رویکرد قوی، برداشتی غنی از نیازهای اساسی انسانی دارد و نیازهای غیر مادی همچون قدرت دهی، آزادی و فرآیند مشارکتی را شامل می شود، رویکرد ضعیف همان نسخه ساده شده در فرآیند خط مشی گذاری است که در آن نیازهای غیر مادی مورد غفلت قرار می گیرند و یا در بهترین حالت دارای ارزشی کمتر می گردند (ایمریج و همکاران، ۲۰۰۱، ۷۵). به عبارتی دیگر، رویکرد قوی در اجرا به برداشت ضعیف تبدیل گشته است. همین تقلیل گرایی است که رویکرد نیازهای اساسی را در معرض انتقاد قرار داده است (استوارت، ۲۰۰۶). با در نظر گرفتن این تمایز، انتقادهای سن از رویکرد نیازهای اساسی تنها برای مرحله کاربست رویکرد قابل اطلاق است و با توجه به جهان شمول بودن این رویکرد (نقطه مشترک چهارم) می توان آنها را وارد ندانست.

۵- نتیجه گیری

مفهوم توسعه انسانی ما حاصل تلاش افراد و رویدادهای متعددی می باشد. در میان چنین میراث تاریخی، رویکرد توسعه انسانی بسیار از رویکرد نیازهای اساسی تأثیر پذیرفته است و در کنار نقاط اختلاف، مشترکات بسیاری با آن دارد. گواه این امر آن است که برخلاف باور رایج، رویکرد نیازهای اساسی همانند رویکرد توسعه انسانی نه تنها نیازهای مادی بلکه نیازهای غیر مادی همچون لزوم مشارکت و آزادی انسان ها را نیز شامل می شود. همین امر کاربست رویکرد نیازهای اساسی را هم برای کشورهای در حال توسعه و هم برای کشورهای توسعه یافته امکان پذیر می سازد. اما دلیل جایگزین شدن رویکرد نیازهای اساسی با رویکرد توسعه انسانی ریشه در شکافی دارد که بین عرصه نظر و عرصه عمل وجود داشته است؛ مفهوم نیازهای اساسی در عمل بسیار ساده و تحریف گشت. این امر لزوم طرح یک اصطلاح جدیدی را اجتناب ناپذیر می ساخت تا حوزه توسعه از یک سو از این تصویر ساده و تحریف شده از نیازهای اساسی رها گردد و از سویی دیگر جنبه های مغفول شده آن را در بر گیرد. رویکرد "توسعه انسانی" را می توان ما حاصل چنین تفکری دانست. **نظر به آنکه مقایسه بین رویکرد ها و دیدمان های مطرح در توسعه، آگاهی و قدرت تحلیل پژوهشگران و خط مشی گذاران را افزایش می دهد، نتایج حاصل از این پژوهش تصویر شفاف تری از معنای مفاهیمی**

⁷⁷ Commodity Fetishism

⁷⁸ Strong and weak approach

همچون توسعه و شناسایی الگوهای فقر (اینکه چه کسانی فقیر محسوب می شوند و کجا هستند) ارائه می دهد. از اینرو تصمیم سازان و برنامه ریزان اقتصادی و توسعه ای کشور با در نظر گرفتن این نتایج میتوانند با داشتن نگاهی عالمانه نسبت به نظریات توسعه-محور اقدام به خط مشی گذاری نمایند. فقدان چنین شناختی با توجه به نقش محوری تخصیص بهینه منابع در توسعه، می تواند هدر رفتن سرمایه های ارزشمند و کمیاب را بدنبال داشته باشد.

فهرست منابع

- سید امامی، کاووس (۱۳۸۶)، **پژوهش در علوم سیاسی**، تهران: پژوهشگاه مطالعات فرهنگی و اجتماعی دانشگاه امام صادق (ع)، چاپ دوم.
- غفاری، غلام رضا (۱۳۸۸)، «منطق پژوهش تطبیقی»، **مجله مطالعات اجتماعی ایران**، دوره ۳، شماره ۴، صفحات ۹۲-۷۶.
- کوهن، توماس (۱۳۸۹)، **ساختار انقلاب های علمی**، سعید زیبا کلام، تهران: سمت، چاپ اول.
- لفت ویچ، آدریان (۱۳۸۵)، **دولت های توسعه گرا**، جواد افشار کهن، مشهد: مرندیز، نی نگار، چاپ اول.
- متوسلی، محمود، نیکو نسبتی، علی، بیات، مجتبی (۱۳۸۹)، «توسعه انسانی به مثابه فرایندهای درهم تنیده»، **دو فصلنامه توسعه محلی (روستایی-شهری)**، دوره ۲، شماره ۱، صفحات ۲۲-۱.
- محمدی، رحیم (۱۳۸۲)، **درآمدی بر جامعه شناسی عقلانیت**، تهران: انتشارات باز، چاپ اول.
- Alkire, Sabina (2002), **Valuing freedoms: Sen's capability approach and poverty reduction**, Oxford: Oxford University Press.
- Arndt, Heinz Wolfgang (1987), **Economic development: The history of an idea**, Chicago: University of Chicago Press.
- Cowen, Michael, Shenton, Robert (1995), The Invention Of Development, in Jonathan Cush (ed.), **Power of Development**, London: Routledge, pp.27-43.
- Crocker, David A. (1991), «Towards Development Ethics», **World Development**, vol. 19, issue 5, pp. 457-483.
- Deneulin, Severine, Shahani, Lila (2009), **An Introduction to the Human Development and Capability Approach**, London: Earthscan.
- Emmerij, Louis, Jolly, Richard, & Weiss, Thomas G. (2001), **Ahead of the curve?: UN ideas and global challenges**, Bloomington: Indiana University Press.
- Emmerij, Louis (2010), «The Basic Needs Strategy», Back ground paper in World Economic and Social Survey.
- Fusfeld, Daniel R. (2000), «The Progress of Heterodox Economics», **Journal of the History of Economic Thought**, Vol 22, No. 2.
- Gasper, Des (2004), **The ethics of development: From economism to human development**, Edinburgh: Edinburgh University Press.
- Goulet, Denis (1983), **Mexico: Development strategies for the future**, Notre Dame: University of Notre Dame Press.
- Grant, James P. (1977). Foreword in ILO, «Employment, growth and basic needs: A one-world problem», The international 'basic needs strategy' against chronic poverty prepared by the ILO International Labour Office, and the decisions of the

- 1976 World Employment Conference (pp. v–xi), New York: Praeger for the Overseas Development Council in cooperation with the International Labour Office.
- Grant, James P. (1981), «A new way of measuring progress in living standards», **World Health Forum**, vol. 2, issue 3, pp. 373–384.
 - Green, Reginald Herbold (1978), «Basic human needs: concept or slogan, Synthesis or smokescreen», **IDS Bulletin**, vol. 9, issue 4, pp. 7-11.
 - Haq, Khadija, Kirdar, Üner (Eds.) (1986), **Human development: The neglected dimension**. Islamabad: North South Roundtable.
 - Haq, Khadija, Kirdar, Üner (Eds.) (1987), **Human development, adjustment and growth**, Islamabad: North South Roundtable.
 - Haq, Khadija, Kirdar, Üner (Eds.) (1988), **Managing human development**, Islamabad: North South Roundtable.
 - Haq, Khadija, Massad, Carlos (1984), **Adjustment with growth: A search for an equitable solution**, Islamabad: North South Roundtable.
 - Haq, Mahbub Ul (1994), «The new deal», **New Internationalist**, issue. 262, pp. 1–4.
 - Hirai, Tadashi (2017), **The creation of human development approach**, Switzerland: Springer International Publishing.
 - Hantaris, Linda (2009), **International Comparative Research**, New York: Palgrave.
 - International Labour Office (ILO) (1977), **Employment, growth and basic needs: A one world problem**, New York: Praeger for the Overseas Development Council in cooperation with the International Labour Office.
 - Jolly, Richard, Emmerij, Louis, Weiss, Thomas G. (2009), **UN ideas that changes the world**, Bloomington: Indiana University Press.
 - Kahin, George Mcturnan (1956), **The Asia-African Conference, Bandung, Indonesia, April 1955**, NY: Cornell University Press.
 - Kirdar, Üner (1986), International institutions and human development: A critique, In K. Haq & Ü. Kirdar (Eds.), **Human development: The neglected dimension** (pp. 421–436), Islamabad: North South Roundtable.
 - Kirdar, Üner (1989), A review of past strategies. In K. Haq & Ü. Kirdar (Eds.), **Development for people: Goals and strategies for the year 2000** (pp. 181–200), Islamabad: North South Roundtable.
 - McNamara, Robert S. (1981), **The McNamara Years at the World Bank: Major policy addresses of Robert S. McNamara 1968–1981**, Baltimore: Published for the World Bank [by] the Johns Hopkins University Press.
 - Meerman, Jacob (1980), «Paying for human development», World Bank Staff Working Paper 403: Implementing programs of human development (A background paper for World Development Report 1980): 109–182.
 - Newman, Barbara A., Thomson, Randall J. (1989), «Economic growth and social development», **World Development**, vol. 17, issue 4, pp. 461-71.
 - Nyerere, Julius Kambarage (1967), **Freedom and unity**, London: Oxford University Press.
 - Ponzio, Richard (2008), The advent of the Human Development Report, In K. Haq & R. Ponzio (Eds.), **Pioneering the human development revolution: An intellectual biography of Mahbub ul Haq** (pp. 88–111), Oxford: Oxford University Press.
 - Rist, Gilbert (1997), **The history of development: From western origins to global faith**, London: Zed.

- Sen, Amartya (1984), **Resources, values and development**, Oxford: Blackwell.
- Sewell, John W. (1977), **The United States and world development: Agenda 1977**, New York: Praeger for the Overseas Development Council.
- Singh, Ajit (1979), «The basic needs approach to development vs the New International Economic Order: The significance of third world industrialization», **World Development**, vol. 7, pp.585–606.
- Smelser, Neil J. (2003), «On Comparative Analysis, Interdisciplinarity and Internationalization in Sociology», **International Sociology**, vol. 18, issue 4, pp. 643- 647.
- Stewart, Frances (2006), «Basic needs approach», In D. Clark (Ed.), **The Elgar companion to development studies** (pp. 14–18), Cheltenham: Edward Elgar Publishing.
- Streeten, Paul (1977), «The distinctive features of a basic needs approach to development», **International Development Review** (1977), reprinted in **Development**, issue 40, pp. 49–56.
- Streeten, Paul (1979), «From growth to basic needs», **Finance & Development**, vol. 16, issue 3, pp. 28–31.
- Streeten, Paul (1984), «Basic needs: Some unsettled questions», **World Development**, vol. 12, issue 9, pp. 973–978.
- Streeten, Paul, Burki, Shahid Javed (1978), «Basic needs: Some issues», **World Development**, vol. 6, issue 3, pp. 411– 421.
- Streeten, Paul, Burki, Shahid Javed, Haq, Mahbub Ul, Hicks, Norman, Stewart, Frances (1981), **First things first: Meeting basic human needs in the developing countries**, New York: Published for the World Bank [by] Oxford University Press.
- UN. (1970), **Resolutions Adopted On The Reports of The Second Committee**, New York.
- UN. (1976), **Yearbook of the United Nations 1976**, New York.
- UNDP (1990), **Human Development Report**, New York.
- UNDP & NSRT. (1983, August 29–September 1), **Statement from Istanbul: A report on the Istanbul Roundtable on world monetary, financial and human resource development issues**, Istanbul.
- U Thant (1962), Foreword to the United Nations Development Decade: «Proposals for action», In A. W. Cordier & M. Harrelson (Eds.), **Public papers of the Secretaries-General of the United Nations [volume VI] U Thant 1961–1964** (pp. 140–145), New York: Columbia University Press.
- Van Bilzen, Gerard (2015), **The Development of Aid**, Cambridge Scholares Publishing.
- World Bank (1980), **World Development Report 1980**, DC: Washington.